

شاه جبار
ناصر الدین

خبر زمان و لست
جاوید و شد شاهنشاه و پناه
ظلم الله تعالى في الارض بين ناصر الملك
والدين السلطان السلطان السلطان
والخاقان الخاقان الخاقان
خلد الله ملكه وابدك الله

بر شمس
و طبع در اند

سال ۱۲۱۲ خورشیدی
مازنی شد



Beh

سیرت برهانی المسلمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 أَجْمَعِينَ وَبَعْدُ صورت مناظره و مشاجره و
 مباحثه و بعضی استکه فیما بین اینچنین تراب افلام
 علمای اعلام المدعو محمد صادق و المنعوت
 بفخر الاسلام و قیس دارد بنکی دنیائی که مدتی
 مرد و شست و دارد واقع گردید در شب پنجشنبه
 شانزدهم ماه مبارک رمضان ۱۳۲۳ هجری قمری و سیصد
 و دو و زده هجری مطابق با ۱۳۴۱ شمسی و هشتصد
 و نود و پنج مبعی در دار الخلافه طهران حقت الاثر
 و الاثران که بحسب خواهر بعضی از اخوان ایدم الله
 از برای انتفاع و اطلاع غایت ناس نجر بر میشود

سیرت برهانی المسلمین

بدانکه فاطر صاحب و اسیر من صاحب که مقیم
 دار الخلافه بودند سابقا با ایشان مباحثه و مشاجره
 نمودیم بحمد الله تعالی ملزم و محابشان نمودیم بعد
 و از دصاحب که تازه بدار الخلافه آمده بود مزارا
 سفارش با پیغمبر نمودیم بود که میخواهم با شما در خصوص
 دین و مذہب سوال و جواب کنم و چون ایام صیام بود
 حضرت اقدام در این باب نمیدادیم تا اینکه اصرار و از
 حد گذرانید بعضی اینکه و از دصاحب گمان نکنند که
 علت عدم اقدام بجهت این استکه ما از ایشان مدتی
 و دین خود عاجزیم لا بد از اجابت نمودیم با اینکه ماه
 صیام بود با چیزی که اسامی ایشان در خط کلام ذکر
 میشود در قیام غزل معهود بعضی در خانه و از دصاحب
 اذن این حضرت سوال نمودیم که شما میخواهید با من سوال
 و جواب نمائید مسائل خلافت ما بین مسلمین و شما
 کدامست معین کنید تا در آنها سوال و جواب کنیم گفت
 اول مسلمین گویند حضرت مسیح در جن و لا در تکلم

کرد و در آن چهل و بیعده تکلم کردن حضرت مسیح و
 نشده است ^{دوم} مسیحین گویند حضرت مسیح
 مصلوبی مقبول گشت و در قرآن خلاف آن وارد
 شده است البتة ^{اب} حقیق کثرت اینها جزو ایشانند در
 کلیات گفتگو کنیم و در این دو مسئله حق با مسلمین است
 مسئله اول در انجیل طفولیت مسیح نوشته شده است
 مسئله دوم در انجیل برنا با قیس تاک شد حقیق
 گفت کلیات مسائل خلافت را بیان کنند قیس مضطر
 شد گفت شما بیان کنید حضرت جواب ادم اول مسلمین
 گویند کتب عهد عتیق و جدید شما محروم و خراب است و
 سند متصل صفتین ندارد مگر منسوخ اند و شما
 مسلمین قائل بنوحیدند و شما قائل بثلیث گفت تمام
 خدا را یک میدانیم اما ذاتش مثل بر سه اقوام است
 اب و ابن و روح القدس و این سه اقوام متحدند
 نوحید حقیقی و ممتازند اما متماثل حقیقی پس توحید
 و ثلیث هر دو در نزد ما حقیقی میباشد ^{است} گفت همین

که مسلمین شما را مثلث میدانند و این حرف شما غیر حق
 زیرا که توحید و ثلیث ضد همدیگرند شما صبر کنید
 من تمام مسائل خلافت را بیان کنم انوقت شروع می
 مباحثه کنیم قیس تاک شد حقیق گفت پنجاه سال
 نبوت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله
 و سلم است مسلمین مقرر بنبوت ایشانند و شما انکار
 دارید ششم مسلمین قرآن مجید را کلام خدا میدانند
 و شما میگویند کلام خود حضرت خاتم الانبیاء هملی
 الله علیه و آله و سلم است خال شما یکی از این مسائل شد
 اختیار کنید تا در او سؤال و جواب بشود بشوید و چند
 شرط اول سؤال و جواب طرفین تحریر شود شرط دوم
 شما و از اجماع حضرت خاتم الانبیاء و اوصیای ایشان را
 بصیغه جمع بیاورید چنانچه معمول و متعارف میان مسلمین
 اسم آنحضرت و اوصیای ایشان را بحقارت بر زبان نیارند
 زیرا که این امر سبب خزن و اندوه نامیشود و اکثر عقلاء
 بنبوت آنحضرت ندارند بگویند غیر شما چنین فرمودند

مثلا چنانچه مسلمین بمقتضای دین یا تنی که در انداخته
 تمامی اینها بنی اسرائیل مخصوص حضرت عیسی بنا
 احترام اداء و بر زبان میاورند شرط است هر مسئله که
 شرع نمودیم تا آن مسئله را تمام نکرده ایم بر مسئله
 دیگر نرویم شرط چهارم به مسئله که شروع کردیم قبل
 از اتمام مسئله من و با شما اگر فرار نمودیم دلیل عجز
 از اثبات حق و بطلان دین قرار کند نخواهد بود
 همین شرط قبس قبول کردیم سنگ میور داده
 شود من شما و شما بن گفت مسئله لازم نیست قبول کند
 و حضار شاه حقیق بنقل شد گفت شما هر شرطی از
 من میخواهید بخواهید گفت من هیچ شرطی را شما میخواهید
 بجز اینکه شما ادله را از کتابهای ما اقامه کنید حق قبول
 کردیم گفت حال اختیار کنید گفت مسئله تحریف را ثابت
 کنید که یا قبل از پیغمبر شما کتب ما تحریف و غلط شد
 و یا بعد از انتخاب انجواب حقیق گفت در این مسئله شما
 اثبات چهار امر را از من میخواهید اول وقوع تحریف

دوم زمان تحریف سیم تحریف کجا بود و چهارم
 مواضع تحریف کدام است و علت تحریف چه بود گفت
 همان وقت تحریف را معین کنید گفت اول وقوع تحریف
 شما تسلیم دارید نام و نقل را معین کنیم گفت شما همان
 وقت را معین کنید گفت هم قبل از پیغمبر ما و هم بعد از
 انجانب تا گوئیم مشغولید قبس مضطرب حضرت
 منجیب کرد بدید حق گفت میخواهی همین را ثابت کنم
 یا اول وقوع اصل تحریف را ثابت برسانم قبس گفت
 اگر کتب ما تحریف بود پیغمبر شما چگونه استدلال
 می نمود ازین کتب در بعضی مطالب گفت معنی تحریف
 نه اینست که کلمات حق مطلقا در این کتابها نباشد از
 مواضع تحریف و غیر تحریف در انجانب خبر داد و چون
 در احوال شرط شد که از کلمات انجانب استدلال کنیم
 لهذا از کتابهای شما میخواهم این مسئله را ثابت کنم
 در کتب عهد عتیق شروع کنیم با عهد جدید قبس
 گفت اختیار را شماست چون میدانم قبس فراد

خواهد کرد مانند رقفاش لهذا شرح میکند عهد
جدید نموده و گفتن اول ۱۷۴ از باب اول از انجیل
مسیح باین نحو رقم شده است ۱۷۴ هفتاد و یک
مین از هم هل داود از بعثت او جاجی دین داود هل
سبب بیا بل از بعثت او جاجی دین سبب بیا بل
هل پیش از بعثت او جاجی یعنی پس تمامی طبقات
از ابرهم تا داود چهارده طبقه است و از داود تا
جلای نابل چهارده طبقه و از جلای نابل تا مسیح
چهارده طبقه انشائی اغلب اهل مجلس انجیلی در دست
داشتند در چنین قرائت انجیل نظر میکردند گفتن از
این عبارت مستفاد میشود که بیان در مسیح مثل
بر سه قسمت و هر قسمی از اقسام ثلثه مشتمل بر
چهارده طبقه است و این غلط صریح است زیرا که در
قسم اول از جناب ابرهم جلجل ابتدا میشود و در
خضر داود تمام میشود و وقتی که داود علیه السلام
قسم اول شد لا محاله از قسم ثانی خارج خواهد بود و

در قسم ثانی لا بد با بدایا سلمان ابتدا بشود و در بوا
تمام میشود و وقتی که بوا نیاید داخل در قسم ثانی باشد
از قسم ثالث البته خارج خواهد بود پس در قسم ثالث
از شتا تا بل با بدایا بشود و در مسیح تمام میشود
پس اقسام ثلثه هر یکی مطابق بپسندیده طبقه میشود
چهارده طبقه پس از جناب قیس در کمال احترام است
میشود یا این غلط از جناب مسیح صادر شده است
نمود با الله یا از مسیح که شتا او را پیغمبر صاحب الهام
و افضل از جمیع انبیاء بنی اسرائیل است جناب موسی
علیه السلام میباید که کسی دخل و تصرف در این انجیل
نموده و کرده و زنا کرده است قیس بعد از نبوت
زنا و جواب ثواب را باین نحو گفت که بعضی از انبیاء را
تکبار کرده و دو دفعه شماره میکنند مطلب صحیح میشود
اهل مجلس از جواب قیس خندیدند و قمر حقیر گفت
۱۷۴ از باب اول از انجیل بحث که باین نحو مرقوم کردیم
چه میگوئی و این را باین نحو خواندم بوشیا یا هو صلی

یونکن باد کون و فی سلسله باد بک بعضی و پوشا
 پوشا بنا و برادرانش را تولد نمود در زمان جلای
 بابل از کلمات رومه معلوم میشود که ولادت
 پوشا بنا از پوشا باد جلای بابل بوده پس پوشا بنا
 در این جلای بادی و زنده باشد و این غلط است
 بچهار وجه و جدا قل اینکه پوشا بنا دوازده سال
 قبل ازین جلای وفات کرده بود زیرا که بعد از مرگ
 او ناهو خان پسرش بر سر سلطنت نشست و پناه
 انجام سلطنت او بود پس بعد از او و واقم پسر بکر او
 بر تخت سلطنت جلوس نمود و پناه دوازده سال انجام سلطنت
 بود پس از آن پوشا بنا این بو واقم سلطان شد و
 ماه از سلطنتش گذشت بخت نصرا و از اسپر کرده
 و بسوی بابلش فرستاد و چه مدتی اینکه پوشا بنا پسر
 زاده پوشا یا است نه پسرش زیرا که پوشا بنا پسر واقم
 و بو واقم پسر پوشا یا چنانچه در وجه اول معلوم شد
 و چه مدتی اینکه پوشا بنا در جلای هجده ساله بود و ولادت

در جلای بابل چه معنی دارد و چه چهارم اینکه پوشا بنا
 برادر نداشت بلی پدرش سکه برادر داشت عمو
 برادر نمیشود قفس نعل در این باب چه میگویند
 شما اناجیل را الهامی میدانید در کلام الهامی نباید
 خطا و غلط باشد رنگ قفس برید با نظر اکتفا
 من نمیدانم تا اینجا سوال و جواب طرفین را میگویند
 در اینجا قفس گفت دیگر تحریر نکنید و یکی از خدام
 خود را گفت بروید قاطر صاحب فرج میباید بچرا
 بیاورید و بستم حقیر گفت در باب ثانی از انجیل میگویند
 آمدن مجوس باورشلم بسبب رؤیت ستاره صحیح
 مشرق رفته شده است که ستاره در پیش روی ایشان
 یعنی مجوس آمد تا بالای سر گردانید و این غلط
 عفا و نقل اما اول حکای دریا و وجود آسمان در
 حرکت ستاره را متکینند و شما ایشان را در این باب
 متابعیت مینمایید پس حرکت ستاره چه معنی دارد
 در این بین قاطر صاحب عظمه وارد شد حقیر گفت

قد حرکت سبعة شماره و همچنین حرکت بعضی و
 الاذنا باز مغرب بسوی مشرق و حرکت بعضی
 ذوات الاذنا باز مشرق بسوی مغرب پس بنا
 بر اینند و صورت کن بهی ظاهر میشود یعنی از پرا
 که بین اللحم که محل ولادت مسج است بنا بر زمین
 در جانب جنوب و در شلم واقع شده است بلی ذابره
 حرکت بعضی ذوات الاذنا باز بهی اثلثی دارد از شمال
 بجنوب لیکن این حرکت بسیار بطی تراست از حرکت
 زمین که الان مختار حکای شماست پس حرکت این حرکت
 ممکن نیست مگر بعد از مدتی اتم در مسافت قلیل
 که بقدر معنی با احسان نمیشود بلکه حرکت انسان
 بسیار سریعتر از حرکت ذوات الاذنا است از شمال
 بجنوب پس چگونه بحس شماره زاد مشرق دیدند
 و شماره از مشرق حرکت کرد و آمد باور شلم و از آن
 هم بین اللحم آمد و فوق آنجا نیکو کودک بود و رسید
 ابتدا در یکم آنکه آمدن بحس شماره هر دس بود

بوده است و همچنین بیرون آمدن ایشان از خانه
 هر دس بر بین اللحم و شماره در دوز غیر مرتب
 یعنی آتسین در این باب چه میگوید فاطمه صاحب
 و وارد صاحب هر دو متغی اللفظ گفتند اینکار را
 خدا کرد گفت این خرقه غایت غریب غایت غریب
 لا بد تا بداند این معجزه معجزه مسیح باشد و اینهم باطل است
 بنا بر قول شما زیرا که در باب دوم و این را از انجیل
 بخونا بعد از نقل معجزه انقلاب این شرا بر دعوی
 قانای جلیل گوید این اول معجزه بود که از مسیح صادر
 شد پس از این عبارت معلوم و معین میشود که تا
 سی سال از عمر مسیح گذشته هیچ معجزه از او صادر
 نشده بود و صاحب نور الانوار در صفحه هفتم از
 جلوه سادسه از نسخه مطبوعه شما با این نحو قلم
 نموده است از خداوند عینی در طفولیت هیچ معجزه
 صادر نشده بلکه تا کمال عجز و تواضع اطاعت مردم
 و یوسف هم نمود و از سایر اطفال بجای آدم هیچ استیلا

نداشت انچه با الفاظه چهارم متی مینویسد
 بخوس رفتند پس چون بدیدند در میان اخو و هدا
 خود را گذرانیدند و در خواب وحی بدیشان رسید
 که بنزد هیرودس باز گشت نکنند و هیرودس غضب
 کرد تمامی اطفال بیت اللحم و نواحی آن از دو ساله
 و کمتر سر بریدند و این نیز غلطت زبرا که بیت اللحم
 بلده صغیر است نه کبیره و قریب باورشلم بودند
 بعد در تحت حکومت هیرودس پادشاه صغیر در حق
 این مسئله از برای احوال سهولت زاداشت محتاج
 بخوس نبود پس این اغلاط چه چیز است در این کتاب
 اکبر تحریف در اینها واقع نگردیده است قتیبه با مضطر
 شده و کلمات پریشان بیان نمودند و بنیامی الفاظه
 و خروج از قافون منظره را گذارند حقیر اعتنا
 ننموده طریقی استدلال را از دست نداده که هم در
 آیه ۱۵ از باب دوم از انجیل متی باین خود رقم شده است
 ۱۵ و بی ناما اهل مونی دهر و دین دیانتش تو میباید

مندی در قیامی مازان بنیام و میری دین
 مصر قریب بی لیتونی یعنی نوافات هیرودس در
 انجا آمدند یعنی مسیح تا کلامیکه خداوند بران صغیر
 گفت تمام کرد که از مصر بر خود را خوانده ام انچه
 از قتیبهها استفسار نمودم که این بنی قاتل کجاست
 متی بقول که اشاره میکند وارد صاحب گفت
 بقول حضرت موسی در توبه متی است اینکلام گفتیم
 خطا کردی متی در اینجا اشاره میکند بآیه اول از
 باب ۱۱ از کتاب هوشع و این غلطت زبرا که آن
 آیه علامه بنا عینی علیه السلام ندارد قطعاً و ترجمه آیه به
 فارسی باین نحو است ۱ هنگامیکه اسرائیل طفل بود
 و برادر و ست میباشتم و اولاد او را از مصطلب کرده
 و این شعر است باحسانا ث خدا و فضلانی حق البقیه
 یعنی اسرائیل در عهد جناب موسی علیه السلام که بطور غریبی
 بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورده از تحت حکومت
 فرعون خلاصشان داد پس اینکلام در بی بی جناب

عینی علیکم نداء علاوه از کلام لوقا بالقرآن
 معلوم میشود که هیچ مرکز بر نفسندت بها
 در جواب گفتند ما نظور است که متی گفتند ظاهر
 مشعر بخیال است باطنش مشعر بعینی گفتند
 این صورت لازم میباشد که لوقا را تکذیب و دروغ باند
 و تکذیب لوقا هم کفر است بنا بر مذاهب شما چون نیست
 خطا با رب و حی خطاست پس لابد باید اعتقاد نمایند
 که تحریفی در انجیل شما واقع گردیده است و فتبهها
 از استماع این کلمات رنگشان کاهی سرخ و زلفانی سفید
 مانند غالب بی روح شده بودند از صفای باطن حضرت
 خاتم الانبیاء و ائمه هدی کو باطنشان را از ایشان کفر
 بودند و حقان مجلس از مسلمین حقیر دعا کرد که نگفتم
 پس انجیل را دادست بکبریا این ۲۲ از باب اول از
 انجیل حق را نیز ملاحظه کنید پس حقیر شروع بقرآن
 نموده و باین عبارت خواندم ۲۲ این آیه کلی و بلی
 و پیش تو میامیندی و پیش تو میامینم از من مانده ای بدین

بنا بر مبری ها

بنا بر مبری ها بنه لنا بن باطننا و بن قای شینه
 اما تو بیل و پیش تو میامینم اما ان آله المعنیه این
 برای این را قصد تا تمام کرد دکلام بیکه خداوند
 زبان پیغمبر گفت که اینک عنرا اینش شده پس
 آورد همچو اند نام او را غنا تو بیل که تفسیرش اینست
 خدا با ما استحق و مراد از پیغمبر در نزد شما علما
 مسیحی اشعنا علیکم است که در آیه ۱۴ و باب ۷
 از کتاب خود گفته است ۱۴ بنا بر این خود دخلا وند
 شما ای را خواهد داد اینک عنرا حاصله شده
 پس را خواهد داد و اسمش را غنا تو بیل خواهد بود
 و اینجبر غلطست بوجه شق و جدا قول های بنو لنا
 های تائید است این لفظ هم علم است بر زن جوان
 خواه یا کرم باشد خواه غیر یا کرم و علما یهود گویند
 این لفظ در باب ۳ از سفر امثال سلیمان را گفته
 و معنی او مرثه شایسته شوهر را است و این لفظ در
 کلام اشعنا و در تالیف بو ناته بر مرثه شایسته ترجمه

شده است مراد از ترجمه پونا به تراجم ثلاثه است
 یعنی ترجمه ابکو شلا و ترجمه قیود و ش و ترجمه
 سمیکس و این سه ترجمه در نزد شما مسیحین از
 تراجم قدیمه است اول در دست شما ترجمه شده است
 ثانی در دست ثالثه در دست شما و این سه ترجمه در
 نزد قدما می مسیحین بسیار معتبر بود خصوصا
 ترجمه قیود و ش و توری در کتاب خود که در میان
 لغات عبرانی تصنیف کرده است و کتاب معتبر است
 در میان علمای شما و قسنت گفته است این لفظ
 بمعنی ناکره و مرثیه شایه است پس بنا بر قول خود
 این لفظ مشترک میان ایند و معنی قول و او لا کلم
 نیست در مقابل نفاسر بهود که اهل لسانند و ثانی
 بعد از تسلیم میکنیم چنانچه این لفظ بمعنی ناکره خاصه
 برخلاف نفاسر بهود و تراجم قدیمه محتاج به تفسیر
 و آنچه صاحب میزان الحقی در کتاب خود که معنی مجاز است
 گفته است معنی این لفظ نیست مگر ناکره مخم صرف و

غلطت کافیت در رد او آنچه ما نقل کردیم در
 همین وجه و وجه ثانی از کتاب اشعنا معلوم میشود
 اینک اسم آن پسر یا بدعا فوئیل باشد و مسخر آگهی
 صحنی باین اسم ننموده است نه پدر و نه مادر او
 بلکه ایشان او را مسیحی بدشوع نمودند ملکی هم بخود
 یوسف بخار آمد و گفت اسم او را بدشوع بگذار بلکه
 معروف بعینی است چنانچه در آیه ۲۱ از باب اول
 از انجیل یحیی مرئوم شده است در باب اول در آیه ۳۱
 از انجیل لوقا جبرئیل آمد پیش مریم و گفت اینک حامله
 شده پسری خواهی آورد او را مسیحی بدشوع خواهی نمود
 پس احدی عینی اسمی بفا فوئیل ننموده است نه پدر
 و نه مادر و نه جبرئیل و نه ملک که بخواب یوسف بخار
 آمد پس قصد از این بشارت مسیح و مریم نخواهند بود
 و چه هم قصه که این قول در واقع شده است همان
 نمیدهد بر اینک این قول در حق عینی باشد زیرا که خاص
 قصه اینست از صحن سلطان آرام و قیاس ملک است

آمدند باور شیم از برای حاربه الحارز ملک یهود پس
 پادشاه یهود خوف شد بدکردار اتفاق ایشان خلقت
 و حق کرد با شعبا اینک بگوید از برای شلبه اساز نیز پس
 ایند و سلطان بر نوسلط خواهد شد بلکه بنودی
 سلطنت ایشان را بر خواهد بود و علامت از برای شرا
 مالت ایشان بیان کرد آن علامت اینست که امر شرا
 حامله شده و پیش خواهد رفت و پیش از آنکه این
 خبر شرا شد زمین این دو ملک خراب خواهد شد چنانچه
 در باب ۶ از کتاب شعبا مبطور است و ثابت شده است
 اینکه امر قحاح بیست و یک سال بعد از این خبر خواهد شد
 با یهود و لاوت اینگونه و قبل از خرابی این زمین باشد حال آنکه
 و لاوت عیسی علیه السلام ۷۲۱ هجری قمری و بیست و یک سال بعد
 از برای ارض قحاح واقع شده است علای یهود در وقت
 این خبر خلعت از آنه خوار بعضی اینک و بعضی آنک
 زن خود شراست همچو اعدا فرماید زن من حامله خواهد شد
 و دیگر از او متولد خواهد کرد بدین پیش از آنکه از این خبر خبر

و شرا شد زمین این ملک که از ایشان پیشتر خراب خواهد
 شد که صریح به ذکر این در در حقیر هم اینو جری
 در و نیست که مقصود همین باشد و چه چهارم یا اگر
 بودن حضرت مریم علیها سلام غیر سفت در زمین و
 زیرا که قبل از ولادت عیسی که در تحت کتاج یوسف بخار بوده
 بنا بر نصیح اناجیل شفا و معاصی بن عیسی علیه السلام و
 یوسف بخار میدانشند بنا بر شهادت این اناجیل که
 الان شفا در دست دارم و آنها را اناجیل زنجار علما
 میداند چنانچه در باب ۵ هجری قمری از باب ۱۲ سوره
 از انجیل است این خبر ترقیم یافته است ۵۰۰ یا این خبر بخار
 نمیشد و یا اما در شرف متافه مریم نیست و برادرانش و
 و یوسف و شمعون و یهوذا و ه و هر خواهرانش نزد ما
 نمیشدند پس اینهمه از کتابهای مسانید پس این خبر
 در آنکه یوسف بخار در مسیح بوده و چهار برادر و
 و عدد خواهرانش غیر معلومست و در سراسر این کتاب
 با اعتبار ترقیم یافته است این را اناجیل و در حقیقت

پیشتر بنا بریم الح معنی همانکه مذکور شد آیه
 هر بخت در آنکه پدر عیسی یوسف نجار و مادرش
 مریم چهار روز هم دارد و آیه ۴۸ از باب ۴ از انجیل
 یوحنا مابین خود رقم شده است ۴۸ و آیه ۱۰ از باب ۱۰ از انجیل
 یوحنا و یوسف هم در آنجا که بدیع ربوبه ای بن داخی
 بنی زالی هادی من شیفا صلی المعنی و گفتند آبا این
 عیسی پس یوسف بخت که مایه روزی در او از ایشان
 چگونه و چگونه که از ایشان نازل شده ام و در کار بیرون
 شدند آیه مذکور مابین عبارات ربوبیت گفتند که این
 شخص با عیسی پس یوسف بخت که مایه روزی در او از ایشان
 می شناسیم پس چگونه و چگونه که از ایشان نازل شده ام
 و آیه ۴۸ از باب ۱۰ از انجیل یوحنا مابین خود رقم شده است
 مطبوعه شد یوسف شوهر مریم که عیسی معنی مسیح
 از او متولد شد و در فارسیه مطبوعه شد آیه مذکور
 مابین خود رقم شده است یوسف شوهر مریم که عیسی معنی مسیح
 مسیح از او زاده شد و در باب ۲ و آیه ۴۸ از انجیل یوحنا

از قول مریم یعنی علی السلام مابین خود رقم شده است ۴۸
 چون او زاده شد و در هر طریقی در هر طریقی مادرش بوی گفت
 ای پسر من چرا با ما چنین کردی بخت پدرت و من بخاک
 گشتن تو را چنانچه میگویم آنده ای پس با ما هر روز
 در آنکه یوسف نجار شوهر مریم و پدر عیسی بوده است
 خود مریم هم اعتراف کرد و عیسی فرمود پس و پدر و پسر
 در آنکه خبر مذکور شد پس از آن بختی که گفتیم چگونه
 در آنجا با طهر صاحب و در آنجا صاحب هر دو گفتند
 همانطور است که گفتند که این باطنش را جمع حضرت عیسی
 بختی که این آیه دو معنی دارد چنانچه شما میگویند
 ما هفت و نه گفتند معنی دارد همچنین مادر انجور را دعا
 می شناسیم که دو معنی دارد چنانچه در آنجا نازل شد که در
 عیسی با طهر صاحب چنانچه بود و مادرش بختی که گفت
 ای بختی که شما قابل استماع نیست و فیاس خالی انجیل یوحنا
 فیاس مع الفارق و مادر با بختی که گفتیم هفت
 و نه گفتند معنی دارد مابین لفظ و معنی آیه مناسبی باشد

چنانست نمکوتی که کلمات اشعنا یا عبی علیهم السلام
 مناسبتی ندارد و قتهها ساکت شده اند و در جای
 از اینست که اعتقاد می فرماید که ما مسلمین از برای عبی علیهم السلام
 پدر را بت نمکوتیم و جناب میر میابوسف بنیاد هر علامه
 نداشته و کتب اموات مریم حضرت زکریا علیه السلام بوده
 قال الله عز وجل وقلنا یا زکریا ادرأیه دیکر میفرماید
 قلنا وقل علیها زکریا الخیر اب و جود عند هان زکریا الخ
 و در باب خلقت عبی علیهم السلام میفرماید ان کل عبی علیهم السلام
 الله کل الادم خلقت من تراب چنانچه ادم علیه السلام بی بد
 و مادر رحلی شد عبی علیهم السلام نیز بی پدر و مادر شد و خلق
 شد بی لایون کلام یا بخار سپید قیسین آغاز کله نمودند
 که چنانچه میفرماید حضرت کاهنایا معد و ربهم علیهم السلام
 غلط میگویم شاهی کله ندارد بدین که من از کله های خدای
 شایسته ای که کرم است شایسته ای از حق کله کبد و اگر کله
 باز از من کله ندارد بدین کله از کله های خودشان بنامیده که
 خلق را از این خناسد بعد حقیر کرم شهادت من حضرت عبی

و مادر از جناب همدند بر آن کاهنای فراموش کرد
 در حق ایشان و کاهنای فریاد و اما افرط پس از جناب را
 الله و این الله میباید نبود با الله و هم اعتقاد بنما شد
 چنانچه یهود که از دل طواغیت دنیا هستند از جناب را
 معقول و مصلوب نمودند پس از من قول شما اینست که
 یهود چنانچه از آتشند و اما نفریست حسب جناب را میرزا
 یهود از افسر جناب یعقوب علیه السلام و در باب ۳۸ از سفر
 مکنون توبه نوشته شده است که یهودا با عیسی خود
 تا مادر را که برض و زیدخ از او موله شدند و برض
 یکی از اجزاء عبی علیهم السلام بنام شهادت باه از
 باب اول از انجیل میفرماید که جناب را و در
 سلیمان و عبی هر سه اولاد را باشند با این اعتقاد یعنی
 با الله و ایضا نبی مسیح و سلیمان و داود علیه السلام را بنامند
 بموش و بن عی و در حق اینند و نفر هم میگویند و اولاد علیهم السلام
 نمود با الله را و نفر پدر خود و در حق عی و زکریا و یونس
 و نفر موله شدند و اما انتساب عبی علیهم السلام از اب

زیرا که عوبید جد داود علیه السلام مادرش را عوشت
چنانچه در باب اول وایه ۵ از انجیل مکتوب گردیده است
و این را عوشت که مادر جد داود علیه السلام است مویسته
بوده است یعنی از اولاد و احفاد مویش و حال آنکه از
جداوت داود و سلیمان و عیسی علیهم السلام و داود و پسر
بزرگ خداست و سلیمان بشیخ ابیضا این الله است و
عیسی فرزندی که خداست افغانی عقی زیرا که در انجیل
سلیمان را از جد عیسی علیه السلام است بنابر حکم آیه ۷
از باب اول از انجیل مکتوب و مادر در انجیل غنایه و یعنی
از اولاد عیسی بنابر حکم آیه ۲۱ از باب اول از سفر
اقل پس اینهم از جداوت عیسی علیه السلام خواهد شد و چون
نسب عیسی علیه السلام را اعتبارا باند و جد و مویش و بنی عیسی
منتهی شد پس عیسی و بنی و بنی عیسی خواهد بود و مویسته
و غنایه و داخل جماعت رب نمیشوند الا اینچنین آیه ۳
از باب ۲۳ از نوید مثنوی وایه اینست ۳ عونی و یا
مویسته داخل جماعت خداوند نشوند تا بیست و دوم بلکه بنا

داخل جماعت خداوند نشوند اشقی پس عیسی چگونه داخل
جماعت رب شد بلکه و بنی جماعت خداوند نگردد بلکه
فرزند بگانه خدا شد بلکه الله بنابر دعوتها و چگونه بنوا
اسید و از شفاعت عیسی علیه السلام بشود و حال آنکه بچشم
کتاب معتدسه شما خود را اهل نجاست نیست حضرت
قتیبها از بن تقریرات مبهور و متبحر گردید که باغاب
بیروح بودند پس کهن ما مسلمان چگونه بنوا ایم اعتقاد
با رب کتب غایتهم که مثل ما این خود را نشاند و شما اگر غافل
و طالب نجاست هستید چگونه میجوید و اقبول کرده
در او باقی مانده اید و بشر اسلام مشرب غیبید
پس معلوم شد که کتابهای شما حق و سراسر مثنوی است
که ما مسلمان حسب تسبیح انبیاء را با یک میدانیم و انبیا
علیهم السلام را از اول عمر تا آخر معصوم و محض طاعت از خدا در
افعال و اقوال و ابد با مثال استکمال اعتقاد بنماییم
و بعد گفتیم چرا حضرت عیسی علیه السلام ان خود را الله ملحدون
میتوانند و میدانند و از صاحب مکرر کرده بگفتیم بنوا

پولس مسلم است در نزد شما و کتابهای و زاهم الهای
از خاجتا میزدند و پولس نصیحت با حق طرد میباید بعد
گفتم باب سیم از رساله پولس بعلناضیا از یکریب و زایه
دهم بخوانید و یا طر حضا حبا جمل فارسی در دست گرفته
آیه ۱۰ را با این بخوانند ۱۰ و گنا اینکه مفتی با عالم اند
مورد لعنت میباشد از خاجتا یک نوشته شده است که
ملعون باد هر کس که ثابت نباشد در تمامی نوشتههای
شریعت تا اینکه همه را بخواند و قیس بر آیه را خوانند
توقف کردند گفتم باز بخوانند و آیه باز در میان این بخوانند
توانند و این بدی است که هر کس را عدالت نزد خدا از
شریعت حاصل نمیشود از خاجتا یک رساله ایمان زندگ
خواهد یافت باز قیس را بنادند چون میدانست حق با
حقیر است نمیخواست بخواند باز امر قیس را گفت نمود و آیه
دوازدهم و سیزدهم را با این بخوانند و شریعت الهی
با ایمان نیست بلکه آنانی که آنها را خاجتا آورده اند از آنها زندگ
خواهند یافت و هیچ فایز از لعنت شریعت نمیکنند است

کبر

که خجای ما مورد لعنت شد از خاجتا یک نوشته شده است
که ملعون است هر کس که از راه او بخندد است استحقاق
عجرا یک چون کلام با ایمان میدارد مصاحبه با کمال است
خواطر حضرت از اهل مجلس را خطاب نموده گفت بشمارت
با دشما هارا که من میبینم شما هم میگویم عیسی عیسی شما
ملعون شد و اهل مجلس از استماع این کلام متوحش شدند
کردند که اینها چگونه اند غایب و سنی بنیاد و چگونه
این قسم الفاظ را در حق انتخاب روا میدارند بعد حضرت
گفتم که ملعون است عیسی و القود با الله تسلیم کردید بجهنم هم
رفت بعوض خلق چنانچه سایر مسائل را انکار میفرمودند
ایستاده و انبیا انکار کردند حضرت گفتم این انکار نیست
زیرا که این عقیده در کتاب صلوة شما المطبوع است
مرفوع شده است و همچنین در کتاب جلی بر کواکب
که در رساله احمد شریعت این دین العابدین اصفیاء
نوشته است و در پیرایه کرب و در بیان عقیده ایمان
که همچنین با ایمان میاورند لفظ هیل که معنی انجم

موجود است و در سؤال و جواب دینیه که در لغت کتب
بوده به بعضی صاحب کتب بنای بنامی ترجمه نموده است
و چاپ هم شده است و از آن همان سؤال و جواب کورده
بنام عقیده که معروف به عقیده حواریونست یا بنام
کردیه است من ایمن بسیار درم بخدای پدر وفادار و علی الاطلاق
که خدای ایشان در صفت و بر این وجه شرح داده اند
سبحانک بروج القدس وجود شد از مردم با کرم متولد
کرد بد و در زیر حکم بیخواس پلاطس اذیت کشیده مستور
شد و وفات یافت مدخون گردید و در منزل رفیع تفرات
داده و در ستم باز از میان مردم کان قیام کرد آنج و مفصولان
نزد و عمر را در رفیع هان جهتم است و صاحب بنان الحق
کتاب بنمود المسیحی محل الاشکال در جواب کشف الاشکار
با بنام خود نشاندست الحق در عقیده مسیحیان
مسیح داخل جهتم شد و در دفعه ستم از میان مردم هاربتو
و ناسان عروج نمود بعد ازین اقرار جهتم انا و بل نموده
و مائلا و بل و قول و زاد را بنام ستم از کتاب خود که مسیحی یا بنام

الاعلام فی ضوء الاسلام است نقل و در نموده ام و
هر کس خواسته باشد آن کتاب مبارک را در جمع کند که نام
و ادشاه الله عنقریب چاپ خواهد شد و بعد کتب از کتابها
شنا معلوم میشود که جناب عیسی خود با الله و حواریون
الحق بنام بوده اند زیرا که محرق اولش این بوده است که در
عروجی ثانی جلجل از ابرامیدل شراب کرد گفت بل و لیکن
اینکه خود شن خود معلوم نیست که بنام بر شهادت این
انچه معلوم و مشخص است که حضرت عیسی خود با الله نشاند
الحق و چنانچه در ۳۳ و ۳۴ از انچه بنام از انجیل
مترجم کرده است و این بنام بنام خود ۳۳ و ۳۴ زیرا که بنام
تعبیر دهنده آمد که نه ان بنام خود و نه شراب بنام
هم گویند و خود دارد و پسران ان آمد که بنام خود و بنام
بنام گویند اینک مردیست بر خود و ناده پرست و دوست
با حق کبران و کینه کاران ابرامیدل کرده صریح بنام
علیه شرب بنام نموده زیرا که کسیکه ابرامیدل و ناده
ناده پرست نمیکویند و در ۲۴ از انچه ۲۴ در بنام

۳۲
خال عینی علی بن ابی طالب در عشاء ربانی باین نحو
فرموده است و در آنجا عن که منورند عینی از آنکه
شکر فرموده باره کر و بیان شاکر دان داد فرمود بیکرید
بخورید که این بدن منست پس جامه را برداشته شکر فرمود
تا خدا داد و فرمود که هر ازین بیاشامید که خون مرا شکر
لیکن بدست من شما بگویم که بعد ازین از دهن خود نخواهم
نوشید تا آنروز که از او در ملکوت بدن خود با شما ناز
بیاشام انتهی از کلمات مرغومات بوضوح تمام معلوم
و مشخص میشود که عینی حواریین شارب الخمر بوده اند
ما بعد و خال آنکه هر مت شارب عرق و سایر مسکرات صریح
براست در کتب عهد عتیق و جدید شهادت دارد از اهل
از انجیل او شده در وصف حضرت عیسی علی بن ابی طالب خور فر
شده است زیرا که در حضور خلوت و ندین که خواهد بود
شراب عرق و مسکرات خواهد نوشید و از شکم مادر خود
روح القدس خواهد بود انتهی و این پایه صریح است
حرم شراب و سایر مسکرات و آیه ۲ از باب ۵ از کتاب

۳۳
اشعیا در مدنت شراب و شراب بخور باین نحو مر فرمود
کرده است اما ایشان نیز از شراب ضایع و مسکرات
گزاره شدند و هم گاهین و هم پیغمبر را مسکرات گزاه و از
شراب سرگردان گردیدند و از مسکرات آواره شدند و در
روز باخالی و در فتوی ساهی اند انتهی از کلمات اشعیا
علیه السلام معلوم و مفهوم میشود که تمامی انبیای خدا را قبل
در بنیوت خالی و در فتوی ساهی اند و از شراب مسکرات
چیزان و سرگردانند و در پیش معلوم و مشخص نمودیم که حکیم
همین انجیل عینی حواریین شارب الخمر و مسکرات بودند
در بنیوت خالی و در فتوی ساهی و در وادی خلالت چیزان و
سرگردان بودند و اینها بحد لیل کتب عهد عتیق و جدید
معبرینانیم و خال آنکه قائل و کاتب اینها شارب الخمر و مسکرات
از بنیوت فتوی بودند پس باین تقریرات تحریک ایشان
همی عبارت دارد و بدانکه تفصیل این مسئله را یعنی حرم شراب
در فصل و چهارم از کتاب انجیل اعلام مقدس از کتب
عهد عتیق و جدید نوشته ام تا به دفع در پیش انتهی که ما

انبیا را معصوم بدانم و حجت را بر ایشان تمام
 صلی الله علیه و علیه و آله و سلم را چنین ابدیت و همچنین از کتب عهد
 عتیق و جدید هم معلوم میشود که شراب از عهد آدم تا قیامت
 حرام بوده و هست و در هیچ وقتی از اوقات حلال نبوده است
 پس انبیا را از اینست نه اعتقاد بی وجهی که شراب عینی حرام بود
 و انبیا را شراب شراب شراب و مسکران نبودند و قیاس هم
 بحکم الله بطوری لازم شد که قادیان در طریقت نبوده بعد از
 کتب است ظاهر نمودن مسکران از انبیا و عتیق و جدید
 مسکران نمی گردند که انانجیل تمام در انبیا و عتیق و جدید
 از انجیل و یاق ۷ از انجیل و قادیان ۳۴ بدین نحو می گویند
 ۳۵ و یکی از فریبان را و روی می خواست که با او غذا خورد
 عتیق و جدید می آمد بهشت ۳۷ که گاه و بگاه در انجیل و عتیق و جدید
 بود چون شنید که در خانه فریبی غذا خورده است بهشت
 او رده ۳۸ در دین سرافراز و پاهایش بران با پستان درخت
 گردن پاهای او باشد خود و خشک شدن پاهای
 سر خود و پاهای او بر او بسته آنها را بطن نهی کرد ۳۹

چون فریبی را از او عهد خواست بود این را بدید با حق
 می گفت که این شخص اگر بی بودی مرا سزاوارتی که این
 کلام و چگونگی رفت که او را می پندرت از کتب عتیق و جدید
 عینی جواب داده بوی گفتا بشنوم چیزی از این که گفت
 گویم گفتای استاد بگو ۴۰ گفت طلبکار براد و بدید قادیان
 که از یکی با نصد و از دیگری پنجاه و با رطل با شفی ۴۱
 چون چیزی نداشتند که از او کنند هر دو را بخشد بگر کلام
 از آن دو و او را زبانه و حجت خواهد نمود ۴۲ بشنوم و
 جواب گفت طلبکار از او را زبانه و حجت بوی گفت بگو
 گفتی ۴۳ پس بوی از زبانه خود مرده و بشنوم گفت
 این زبانه عینی چنان خواهد آمد ای همه پاهای من را و دست
 و پا این زن پاهای مرا باشد که شست و عتیق و جدید
 خشک کرده ۴۴ مرا نویسد که یکی این زن را و قیاس داخل
 شد از او پس پاهای من را زبانه استاد ۴۵ سرافراز
 می کردی و یکی با و پاهای مرا بطن نهی کرد ۴۶
 از انچه بنویسد بگویم کاهان او که بسیار است از زمین شد

و بر آنکه بحث بسیار بنماید لیکن آنکه از مرثیه شریف
 بحث کنی بنماید ۴۴ پس بان زن گفت گناهان و اموال
 شد ۴۹ و اهل مجلس در خواطرنمودند و گفتند که
 این بخت که گناهان هم با مرثیه ۵۰ پس بان زن گفت
 ای بخت خورشید افشاده است بلامرزش و احوال چه
 چیز است و حال آنکه جناب پادشاه علی علیه السلام در باب ششم
 از کتاب امثال خود در مقام نصیحت پسر خویش چنین می
 فرماید ۲۱ ای پسر من نصیحت پدر خود نگاه دار و تعلیم
 برادر و فرزند و مکرار ۲۱ همیشه آنها را بقلب خود بنویس
 و آنها را بکمر بند بیاور ۲۲ وقت زاری شدن ترا اهدا شود
 نمود و وقت خوابیدن تو را با سنان خواهد کرد و وقت
 بیدار شدن تو با نوم صحبت خواهد شد ۲۳ زیرا که
 اسرار خفا و تعلیم نور است و غایبهای تربیت را در حق
 ۲۴ تا آنکه تو را از زن خبیثه و از غفلت و ازان زن بیکانه
 نگاه دارد ۲۵ در قلب خود برپا نشین شو و خستد با او
 او را از سر کار نهایش نگردد ۲۶ زیرا که از زن فاحشه

نانی مرید افتازن شوهر با زبان کمران بهار از اسید
 بنماید ۲۷ اگر کسی انوشیروانش بگوید ای پادشاه مرا شویخته
 نخواهد شد ۲۸ اگر کسی با جنکهای سوزنده روانه شود
 ای پادشاه مرا شوی خواهد سوخت ۲۹ همچنین است که بکند
 همتا پادشاه داخل شود هر که بکند از او اسیر نماید بیکانه
 نخواهد شد پس چگونه جناب بعضی احوال پدر و پسر جناب
 سلیمان علیه السلام را فراموش کرد و چگونه ندانست که وقت
 و قیمت زن فاحشه بکفر و نفاق و کلام و کفر کار است
 کز لک لاسر و این نیست چنانچه ممکن نیست کسی از او
 در بطن بگیرد و پادشاه را شوی خورد و کسی را بکفرها نشین
 راه برود و طعنهها بر حق نشود و چگونه اجازه داد این
 فاحشه را با این اموری تا آنکه شمعون فریویم بهمان عزت
 کرد و گفت اگر این مردی بود میدانست این زن و کلاه
 و این لاسر و قبیل از چه راه است و دشمنان حضرت عیسی
 از کجا میشوند و تصور نمود که این اموری از شهوات انسانیت
 نبوده است و چه گونه گناهان از زن را بسیار بفراغ شده

۲۵
ایا اگر فاحشه گویی ایوسد کتاخان او عشیقه پیشو
نو که تپسی اگر نایهای خود را در آن کنی در هیچ مجلسی
زن فاحشه را اذن بدی نایهای تو را بوسد و داشت
چشمش شود و عوهای سرش شکند ای این امو قبیح
بخت فحش شری دعوی معاند ندارد قبیح و خند را بن
عبارت شد که خانه های از زمان طووری بود که سر
دیون بود و نایهای ایشان بیرون رفتن فاحشه ایها
در برین خانه میکرد اهل مجلس تمام از اعتدال قبیح
خندند و دانستند که این خواب ناصواب از چاهین
صادر نمیشود بعد گفتم خانها ها بنویسد که حضرت
ای این زن فاحشه رفیق شد و همچنین نای خواهرش مرثا
ناظر صاحب گفت هیچ چیزی نیست مقبر گفتم این انگار
دلیل بر عدم اطلاع و آنکه آن مطالب انجیل زرا که
بو خدا در باب ۱۱ از انجیل خود نصیح با مصلحت نماید
و عجاوین و خرافات و سوچین میباشد و شش
نام بنیاد بود از اهل بیت عیسا که ده مرتبه خواهرش مرثا

۲۶
بود ۲ و مرتبه آنکه خداوند را به طریقه هین ساخت
و نایهای او را بموی خود شکستید که برادرش باغداد
چار بود ۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده گفت نای ما
ایست که دوست میداری مرثا است ۴ چون عیسی این
شنید گفت ای مرثا با عیوب نیست بلکه برای مجد خدا نای
خدا از آن مجد ناید و عیسی مرثا و خواهرش را با دعا و
محبت میفرمود پس کلمات مرثا و مرثا محبت در اینک خانه
عیسی نای این فاحشه دوست و رفیق شد و خواهرش مرثا
نزد و دست میداشت و بکلمات و اشارات نایها شب که
کرد و از آن مجتهدین در بار او با مرثا شد و از عیسی
برگشت و نایها را در وقت این انجیل نوشتند و مرثا
کثرت و جمعیت ایشان زیاده میشود و علت آن در این
اطلاع بوده است بر قبیح ملک مسیح و خبیث علی است که
سلطنت نمیشود در این دین بر نمیکرد و در این اسلام
قول نمیکند بعد از اطلاع شما بر احکام دین اسلام
و اگر قرآن مجید در میان نبوده که بر مطالب انجیل

مطلع و منحصر میکرد بد بر او واجب بود از عینی
و ماد را بجناب نمری نماید غود باه نمر که در این
ا تا جمل بجز اقراط و فقر بطور حق عینی و مادی درش
چیز دیگر یافت نمیشود و نمائی غیر از اول تا آخر
ملاحظه و ملاحظه کند و برینید یک کل خطا نیست
بجناب عینی مادی درش میدهند بلکه هر چه و توصیف
ا بجناب مادی بجناب مسمی بد بطوریکه حقول عقلی در
او جبران است و علش است که چون صاحب قرآن خالی
نبود لهذا نیست خطا بر غیر قرآن خواند و او را بجناب
ا تا جمل چون اهل خطا بودند لهذا نیست خطا بجناب
عینی مسمی علیه غلط دادند پس اگر بجناب عینی مسمی
دوست میداد بد با بد این تا جمل از آن غود و قرآن
مجید را قبول نمائید حال من با با ثبات اینست با آن
و لا بد مسمی از قرآن و از این تا جمل بخواهم و نه با ثبات
بد میدهند بیان قرآن شهرین و روشن بجناب مسمی و
مناسب است با بیان تا جمل بعد شروع کرد به بیان

و خواندن بجهت سحر از حفظ اعدا با قیود و اینها
الرحیم و ذکر فی الکتاب مسمی از انبندت من اهلها
مکانا شریفی قاتلین من دویم حیا تا قاتلین اهلها
و حیا قاتلین هاترا سبوتا قاتلین اعدا با قیود
میتواند از کشتن قاتلین قاتلین اعدا با قیود
لین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
بشود و از آن قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
هین و بجهت آیه الناس و نعمة و نعمة و نعمة و نعمة
قوله قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
الی حدیث القاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
نسباً مسمی قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
و کاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
علائق مسمی قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
مسمی من البشر احدا قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین
قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین قاتلین

سوره و ما كَانَتْ اَشْيَاكَ يَتَجَمَّعًا فَكَشَرْنَا لَهَا قُلُوبًا
 كَقَبْ مُنْجَحِمٍ مِّنْ كَانَ فِي الْمُهْدِي صِدْقًا قَالَ لِي عَبْدُ
 اللَّهِ اِنَّ الْكِتَابَ وَصَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي نَارًا كَا
 اِنْفَاكِي وَاصْبِرْ بِالْهَلَاوَةِ وَارْكَوْهُ مَا دُمْتَ حَيًّا
 وَتَرَاهُ الدِّينَ فَلَا يَجْعَلُنِي حَيًّا اَنْتُفَعًا وَالسَّلَامُ
 عَلَيَّ يَوْمَ وَلَدْتِمْ وَ يَوْمَ اَمُوتُ وَ يَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا ذَلِكَ
 جَبْنِي اَبْنُ مَرْثَمٍ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ مَا
 كَا رَيْفًا اَنْ يَخْتَدِمَنَّ وَلَدٌ سَبَابَةً اِذَا اَهْوَى اَمْرًا فَاَعْمَا
 يَقُولُ لَهْ كُنْ فَيَكُونُ وَ رَجَعْنَا اِلَيْكَ مَبَارَكًا فَهَانَ
 جَبْنِي مَبَاشَةً بَادِكُنْ اَعْمَا مَدْقَرَانِ فَخْشَةً مَرْثَمٍ اَكْمَسُو
 دَر مَسْجِدٍ فَدَسْ شَعُولٌ طَاعَتٌ وَ عِبَادَةٌ يَوْمَ يَوْمٍ
 يَكُوشَةُ رَفْتٌ وَ مَقَرٌ شَدَا اَهْلُ خُودٍ دَر جَاكِهَ جَانِبِ
 شَرْعٍ يَوْمَ يَعْطَى طَرَفُ اَنْتَابٍ مَرْدَنٍ اَرِيكَ اَلْمَقْدَسِ
 يَا اَزْخَانَةَ زَكْرِيَّا يَبْسُ فَرَا كَرْنًا زَيْشًا اَنْشَانِ بِرِغْلَانِ
 اَزْ يَمِيْنِ نَظَرُ اَهْلٍ خُودٍ مِرْوَهْ بَيْتِ اَزْ شَدَّ عَقْفُ تَاغَانِ
 دِيْدَنِ اَبْشَانِ اَشْرُودِ مَبَارَا اَنْ يَكْشَلُ اَكْرَدِ وَ جَاعِدِ دَر اَبْشَانِ

پس فرمودم بسوی و دوح خود را یعنی جبرئیل را پس
 مصور شد برای مرثم ادنی تمام الخطفه یعنی صورت داد
 خطفت تمام خود را با نغمه و علف آن بود که با و ان که
 زیرا که اگر صورت ملک بر او ظاهر میشد نفر می نمود
 و در کشتن او و ده که جبرئیل بصورت مرد و صبح الوجه
 جمعه وی را آمد نزد مرثم بر آمد و از شدت عفت و دوح
 از صورت چنین بخدا استغاده نمود گفت بدرستی که من بنا
 میکنم بخدای بسیار بخیر از بدی که تو بمن خواهی رساند
 پس از زمین بیرون دو آگهی تو پرگار را رساند
 اگر تو بصفت قوی و دوح از آستانه از زمین دور و کرد
 من نکرد و یا اگر تو دوح و مشق هستی تو پرگار بکنم و یا نه
 بهر چه جای آستانه چنین بنا شد یعنی اگر قوی باشی
 بطریق اولی بناه خواهم بر جبرئیل در جواب گفت خرابی
 نیست که من رسول پروردگار تو هستم تا چشم تو را بر او
 پسری پاکیزه از ادناس عصیان و ترقی نمائند در افضال
 خبر پرگار و یار ساکت مرثم او را از دوی تو پدید

بود مر اسی و حال نگه ز سپید است بین دست بشکلی
 حلال و نبوده ام ز نا کار و جوینده بخور و در کنگ زانده از
 حد شرع بی تاب پس چو سر مرا فرزند باشد و چون حجاب
 عادت و نرسد عقلا معسر است و خلافت از دلیل بخیر احد
 لهذا جناب منم تکلم با بیکلام نمود جناب جبرئیل و جواب
 گفت امر چنانست که تو گفتی هیچکس نکاح و سفاح و زناست
 نکرمه قضا پروردگار تو گفت بکار که دادن و لغات است پس
 بر من اسافت و هیچ دشواری ندارد و ایجاد و ابد و ن
 و الا بجهت است تا استکار سازم بر تو قدرت خود را تا به
 کرد این امر را علامتی برای مردمان تا کمال قدرت ما را در
 تابند و بگویند و از بسبب حنه از ما از برای ما نیکه است
 بگویند و از این صفت و عصمت ایشانند و هست افرین
 او بی بد نگار حکم کرده شده و نوشته شده در لوح محفوظ
 و هر چه حکم الهی بود و حق آن تعلو کرد البته واضح شود پس ای
 مردم منتقاد و مطیع امر ما را چون این مباحثه و مناظره
 میان جبرئیل و منم و انشد مر بر و خدا بفضا داد و خوا

کشت پیچیدگی را نیز بگوئی آمده و در میان او میدانی
 بی پیش خامله شد و درها شافت و در دهم او بکمال
 و سپید همچنانکه نه ماه شده باشد و در دهم او بکمال
 غسل خود سر و نامل بجهت حجاب و شستن که بگویند و رفت
 نرسد می شد و در جای که در بود از شهر پس او را آورد
 و در دین پس می نه درخت خرما می خشکید و روزی انداخت
 قرار گرفت و از شدت شرمساری از قوم نه عجمه کرد امکن
 که خدا گفت ای کاشکی من مردی پیش از اینک است و بود
 حقیر و گدشته و فراموش شده هیچکس نام مرا نرسد و حق
 بکار من زایل نشود و شوهر نکند ام از غایت این بختان بگویم
 و چه بیا راه سازم چون جبرئیل بر ایشان از و سپید جمع
 و خرج او را مشاهده کرد پس از او در منم و از این بختان او
 با فرشته دیگر از فرید و دخت و نرسد از فرشته حجابی بگویم
 ماند و نرسد که در گفتند و هر کس میانش و نرسد بگویم
 حضور و از ایشان به او نماند مردم و غده و نرسد و نرسد بگویم
 خود راه مده بد و رسوایی که نماند بعضی از فرید و نرسد

پروردگار خود در بر دهم تو حویلی که بدان پیا شای و سلطان
 طهارت کنی و از این معجزه علی علیه السلام نقل نموده اند که عیسی نایب زمین
 زده چشمه ای جاری شد و بجان و سبله ای مریم بشوید خود
 کند خرمای خشک شد و از آن فرود برد بر تو خرمای عز از بار
 چیده پس بخور از خرمای نرویا شام از آب و روغن ساز
 چشم را بعضی خواطر را خوشتر دارد بفرند ما شند عیسی و این
 معجزه کثیره پس که بر حق از او میان کسی را و از پیوسته
 این نزدندانجا بود بگویند رکن دهم اما از کلام
 پس سخن بخواهم گفت مریدان هیچ ادوی بلکه با ملائکه سخن بگو
 و با حفظ حال سنا جات بگویند و در مریم عیسی را بقوم خود
 در حالیکه بر داشتند بود او را و قوم چون با خدا داد بدند
 گفتند ای مریم بدو رسته که آمده بجز عیسی بدو که در میان
 اهل بیت تو مانند این نبود و از مثل تو نیز ایستاده و نشسته
 نبود و اینکار را عیسی غریب است بخوای هر روز چون
 هر روز مرید صالحی بود در میان خدا است از اهل خدا ظاهر باشد
 راه خدا و متقی به پیوسته و در پی حق و حق و قوم اینک بود

از حد مانند هر روز بودی این چرا که رب مکره نبودید
 تو مرید و نبودید و در روز ناگاری و قاهر یعنی نورانی و
 هستی که هرگز مثل این افعال از ایشان صادر نشده که در دنیا
 و مادان توانا از هم هر صاحب و متقی بودند و بخلان گفتند
 خضاری که میگویند اغلب ایشان و اهل زمان و حرام داده بود
 پس مریم اشاره کرد و عیسی که با و سخن گوشت و جواب اند
 بشوید و غضب ایشان زیاد شد گفتند او چگونه معجزه
 را آنکه در دامن آب که عشاء بیکباره است در حالیکه بود
 و اصل از هم خطای قدر است جواب داد که آن عیسی همان
 است یعنی اهل زمان از ایشان بر داشتند و در ایشان کرد و بر
 فصیح گفت بقوم بدو سپید من بدو خطای آن فرار بود و خطای
 جبهه سلطان حق که انبیا که در حق بود پیشتر که نمود داده
 خدا را کتابی حکم کرده در اول که انجیل من دهده و کتاب
 مرا بجز من است خدا است کتاب را برکت هر یک که نام من و جود من
 بر کتاب است و زای یک کتاب خدا امر میبرد مرا خدا با تمام عالم
 و دادن زکوة اگر خدا را اللان شوم خدا و امیر که باشم زکوة و کفر این

الله يهديكم سبيل الله يا وري سبيل لو لون دو كنه
كوتنه دوشل با و نه چنان كتاب بخار سو چنان است
و در آن ايام سكي از او عتق قصه چنان در كشت كه تمام بيع
عسكون را اسم نوبتي كند و اين اسم نوبتي اول شده كه يك
كهر نيس و آن بود كه بود پس همه مردم هرات بشهر خود بيا
اسم نوبتي ميرفتند و يوسف نيز از جليل ز بلفه ناصري
بشهر را و در كيهت هم نام داشت رفت زيرا كه او از خاندان
واله او بود و ناچار كرده نام او را هم كه نامزد او بود و در
براي بدن بود و وقتي كه ايشان در ناچار بودند هتك نام وضع
محل او رسيد و نخبين خود را را ايله و او را در فغانه
پيچيد و در اخو خوا يا نهد زيرا كه زرا ايشان در و نيل ناي
نمود انهي چرخ را بصورت سنجين ناچار هتك نامي كه
اذعان نمايند يا بكنه هم زن يوسف بوده است و الا كنان
الحشر واقع خواهد بود و زيرا كه مصاحبت دن يا غير هم در
فنايت فصاحت و فصاحت است پس از اين تفرقات معلوم
ميشود كه شما كه اذ غاي حيت بنمايد در حق كتاب هم

و مرهم والده ماجده او و الا اين نيهان يا ايشان نميد
و چنانچه در باره حضرت مسيح پاره چنانها از اعيان نايه
همچنين خطا را بنابر اوصاف توصيف نمائيد و سنجين
نصيبه ميكنند كه كنه ناسرات نسبت بلك مقدس را
جلك عتق شده مانند بكنه در كتابهاي فقه شما وارد شده
كه نفوذ بالله خدا كرمه نرس است بمرست شهر است ايشان
اينها به معني دارد يا اگر كوي شما كوي بخير رسيد ايشان
يدان نميابد و از فصاحت كنه و كنه در كتابهاي ايجو
چيزي نوشته نشده است با طر صاحب بزبان انگليسي و فارسي
كرد كه في الاسلام دوع نميگويد بعد حقه كنم عتي ايشان
اينها ايجو اهر از بزرگ شما خوانم در باره و از باب ۲۲ از سفر
شوييل ناي و حق خدا اين بخور قيم يا خداست و از دماغش
دو در آمد و از دماغش ايشان نمي دكه ايشان زغال اقره نمي شد
و از باب ۱۰ از كتاب ايو ب اين بخور كرده است
۱۱ از سفر خطا پنج بشهر نمي رود و سنجين نمي كند و از باب
۱۲ از باب ۵ از كتاب و شمع اين بخور مسطور است ۱۳

بر این برای اشراف من مانند کرم پیدا و برای خاندان یهود
 مثل پوسیدگی خواهد بود و آیه ۱۳ از باب ۱۳
 باین نحو نوشته شده است ۵ بنابر این بجهت ایشان مثل شیطان
 و مانند سیر سفا که بن خواهر کرده و آیه ۱۴ از باب ۱۴
 او را با بخیل این خورق شده است از برای مثل غریب که بن
 نشسته و شهر در مکانهای خفای است یعنی ایما بر حرفها و
 این نسبتها لایق ذات مقدس خداست بطریق حاجت که در
 قرآن شام است که از برای خدا یاد ثابت شده است
 کفر و کلام یعنی قدرت و وفات تا بنا مانده که کلام خدا
 بلکه اگر قرار شده است بدانکه یعنی قدرت الله و شام که کلام
 خیر و کرم خدا بلکه کلام خدا خیر است و کرم است
 تا بن خیر خدا و کرم خدا یا اینکه خدا خود با شام خیر است
 و کرم است و شمر است و بر است و انشاست و بخت است
 امثال لایق کفر تا بن و کلماتی تا خدا را انبیا و مصطفیان
 که بعضی من کو که در بد حال بشود و صف خدا را از قرآن مجید
 بنابر الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله القمید لم یلد

لم یولد و لم یکن له کفو احد ثم بعد سورة مبارکه بقا
 چنین میباشد بگوینا چنانکه الله علیه و آله ان کون الکر و ا
 میر رسیدا و است خدای من جمیع صفات کامل بیکبار در زمان
 و منفرد بصفات عبودیت و بیاد هر بنابرستان زمانه
 بیرون نیامد از او چیز کشف که ان و لا است و سائر اشیا
 کشفه که از مخلوقات بیرون بیاید و نه چیز از حق بیرون
 و منبع نشد از او عوارض چون سه و قوم و قوم و حزن
 و حجت و خطا و بکاء و خوف و بیجا و غلب و شمع و
 جوع و امثال ذلك و زاده نشد یعنی بیرون نیامد از
 چیزی که از آنجا که از آنجا که بیرون نیاید از عارضه شود مانند
 حصول حیوان از حیوان و نبات از زمین و آب از چشمه و
 از درخت و همچنان اشیا لطیفه که از مرکز بیرون نیاید
 بعون نظر از بین و سمع از اذن و شم از اذنه و ذوق از فم و کل
 از لسان و معرفت و تمیز از قلب تا از هر یکی بلکه از جمیع
 که تا من شیه و لا فی شیه و لا علی شیه است بلکه اشیا و حقایق
 امور بعد از من و صفتی ان عسله و نیست و نبود و در او

هنا و مثال میگوید یعنی او را مثل دینگری و شبیه
ذات و صفات نبوده و نیست لکن گشته است و هو الیه
الکسیر ما بن خود را و وصف کردن مثل است شمس
داخل یا بن خود که در کتابهای شماست که خدا تر است
و شهر است و بر است نفوذ با الله چون کلام با بیا می شود
جناب پیرا عبد الکرم نظر الاطباء بحیرت گفت فلان مراد
علم و احاطه شما و عجز و انکار قسین بر همه علوم و شمس
شد شما اذن بدیدد و کلام از طبیعت با قسین حریف
بر نیم شام قسین تازه کرده ما شید صبر و منتقل کرد بدو
چون غلیان حاضر نبود یکی از اهل مجلس از سلبین بگفت
بحیرت تعارف که جناب نظر الاطباء اذام فلاجلاله بقیین
گفت شما چرا بنویس حضرت خلی مرید را قبول نمیکند یا
شکی نیست در بنویس جناب با طریقه صاحب فری کرد که
خامش اینست که ما را احتیاج بنویس حضرت میباشد
زیر که اگر کتاب بخواهیم توبه و انجیل کتابا که خبری بخواهیم
عینی بخار دهند ما حقیقت یافتنها و ده گفتیم پس شما

با بد حضرت موسی و سایر اربابا بنی اسرائیل را هم قبول
نداشته باشد چه آنکه همان عینی شما را بنی است چنانچه
در بنویس حضرت موسی علیه السلام بنی است همچنین در بنویس
حضرت عاتق لا نبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و اگر شما در
نبوت انجیل شک داشته باشید این هم را است که بنویس
و با آن التزام ناچار قبول من بنویسد که فراموش بدم باک
چادری در وسط میدان مشق بزنند و کتابهای شما را حاضر
میکنم اگر ناظم بنویس انجیل را از کتابهای شما بطور عتاب
کردم که خود مانا قرار او در حق را قبول کنید و الا دست
مرا بزنند و چشم مرا از حد فرسوزانند از جمله بشا اکتفا
انجیل است پس بیل که از عظمای علمای شماست و بعضی
علوم اهل اسلام را نیز تحصیل کرده بود قرآن مجید و زبان
انگلیسی را نیز آموخته است و در بنویس شما را بسیار
معتبر است و در مسئله از سبلا دمیع اصبع و سبلا دمیع
یعنی خود علمای شما چاپ کرده اند و در مقدمه آن بنویس
بشارت محمد به صلی الله علیه و آله و سلم را از اربابا که

یکی از حواریین و صاحب اجل است باین نحو نقل نموده
 که جناب عیسی با ما با فرمودند بدان ای برادران من
 گناه اگر چه صغیر باشد عذاب جزای او را میدهد زیرا که
 کار ذاتی نیست چون مادر و نامله از من بعضی حرفها
 زدند و مردم در حق من گفتند که الله و این الله است و من
 رضا نبودم و این قول مکرره خدا بود و طاعت و رحمت
 خود نخواست شیاطین در روز قیامت بمن استهزاء
 نمایند و خواست این استهزاء و خنده در دنیا بسیار بود
 هر چه میشد و هر که چنین کار کند که من مصلوب و عقوبت
 گردیدم بکن این اهانتهای و استهزاهای در دنیا خواهند بود
 تا آمدن محمد رسول الله چون آنجناب در دنیا بیاید و
 خواهد که آفایند که این امر غلط است و شیعه مرفوع
 میشود یعنی خواهد فرمود یعنی از بدو نکشیدند و نه
 کشند و هم در مقدمه از جمله سطوحه فخریه و در
 بیان که ذات مقدس آنحضرت دارای صفات تکالیف
 از قبیل آنکه آنجناب حاضر و غایب هرگز حاضر نمیدارد و اعدا

۵۹
 اگر هم بود و خدا را حسنا دوست میداشت و اسم خدا را
 بعظمت و جلالت بر زبان میآورد استحقاق محبت اخیر
 در این باب چه میگوید جواب داد که دروغ نوشته اند که
 این دروغ اگر نوشته است چند صد سال قبل از بعثت
 حضرت خاتم الانبیاء مسلمی نبود که دروغ بنویسد بن
 و ایت را تا با آنجناب عیسی نقل مینماید و در انجیل
 خود منسوب و کرده اند غیر از طریق و حق و اما چنین
 خبر از قبل از آمدن شخصی خبر میداد که چنین شخصی
 خواهد آمد و چنین خبر خواهد فرمود معلوم است این
 خبر از جانب خداست و بعد از آمدن حضرت مسیح
 این خبر را در انجیل تحریر نموده اند و تحریر این خبر
 در کتابهای نامبر تر میشود تا انجیل و بعد از آن در بیان
 مسلمین معروف بود تا بعد برسد با انجیل برآید باطل
 گفتند و جمع میکنند باین انجیل و از مناسبت میکنند باین
 نام میانه نمیکند استعنا دادیم بر مسلمین که در
 از کثرت ذوقی صدرا را بلند کردند که در اسلام حق دان

دیگر باطل است پس برخواستیم و مجلس تفرق شد
 اینجا جبکه حاضر مجلس مناظره و مناظر بودند اسامی ایشان

از فضل تفصیل ذیل است

شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام
امام شیخ الاسلام	امام شیخ الاسلام

و غیر و غیره که اسامی ایشان را غیبا نام و اکنون که هفتم
 ماه شوال است خبری از قیامین نرسیده است از هم اگر
 در یکی از مسائل مسطوره مشکوک باشند حاضرین
 بشا و دیگر حقیر خواندم نام صدق بوده است اگر چه
 بوده است جز اصدقی و حق را استماع نمودند و اگر نبود
 با الله که بگوید چه استند در آن مجلسی معقد نمایند

ظواهر که با این خبر پس معلوم است که اینها اهل اخلاف
 نیستند و حق خواهند که حق ظاهر شود

اعیان الان

چون این خبر نبود از در حضور خدای عادل و مفسدین
 مدیون میدانم که حق را آشکار و ظاهر نمایم بطوریکه بر
 این حق را آشکار و ظاهر کنم است لهذا در کمال احترام
 نمایم و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 ظاهر بختانت و آشکار دارد در میان آنکه در این صورت
 مناظره و مناظره نوشته شد که محل گفتگو است نمایم
 صلح و سبب و در اثبات آن حاضریم و هر کس که پیش
 نمیرسد بنویسد جواب و داده خواهد شد و سبب و سبب و سبب
 این حق را آشکار و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب و سبب
 مرتفع شود و حق ظاهر و هر که آید

اعیان الان در بیسک

کتاب بنی که در بیان اثبات حقانیت فلان و نبوت
 حضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

وسلم و ورق ثلث و اثبات توحید و اینکه کتب خانیه
یعنی عهد عتیق و جدید بحرف و غراب و منسوخ
سند متصل بمصطفین نذارند و دفع شبهات
نوشته ام و ان کتاب معنی بانهن الاعلام و نظایر
و تمام است هر کوی از ان باب هست و غریب و نادر
طبع و نشر این کتاب مبارک ای محضر را ضرر و فایده
نماید و در نهنگ ایتمعی خدمت بزرگ باسلام
باشد و موجب خوشنودی خدا و رسول و ائمه هدی
شود قال الله عز وجل ان نصرنا الله یتصرک نصره
خدا عبارت از دین خداست و دین خدا در روی زمین
دین اسلام است لا غیر هر کوی شک داشته باشد
برای اثبات این معنی خاص از محمد صلی الله علیه و آله
صلی الله علیه و آله و آله الطیبین الظاهریین المعصومین
و قد تمت فی يوم الاربعاء الثانی شهر رجب
المکرم سنه اثنی عشر ثلثمائده
الکرامه الحجه المکرمه

ابن اقل خدام شرع شریف علی بن باقر فخر الدین الحنفی
طامعه الله باطفا العیون و ارباب انش و پیش از اهل مراد
غیر از این احترام معروض ندارد که این فخر بمقتضای العباد
کثیر الذکاء له بمنزله برهان طمع و دلچام است نکات
یا فخر و اثبات قواعد حق و این و انحال عقاید غایبه
در بیان وضع مناظر و مکاتبات بنظر شریف
العلماء الاعلام و قد وقع الفضل القوام للجهل القوی
والاصول و المستند فی المعقول و المنقول و خدام
سید الانام صلی الله علیه و آله و التوفیق بنایان الی انک
العلام اقای قاهر زاهد صادق فخر الاسلام سلم الله
که اعظم محض من اعظم المذاهب و لو کان من اعظم
او مشهور باشد و ابتدای تفسیر بنصاری بود
و مدت از آمدن او پیشوا و ارشاد نموده اند و اما در
کتابین عظیمه متوقف و تمام احکام و قواعد و عقاید از ان
از کتب ایشان استنباط فرموده اند تا اینکه در بیست سال
قبل با اشاره غیبی و توفیق لاری موقوف بوفیق ایمان شده

دین اسلام را اختیار نموده در بلاد اسلام در مدارس
 مشغول تحصیل علوم شرعیه بوده مسافرن بعیناث
 غالیات نموده مدتها در خلعت مجتهدین آن امکنه مشرف
 استغاضه کرده بوطن مالوف مراجعت و از انجا حکم بقصد
 برنای حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیه مشرف گشته
 بعد از مراجعت چند بسند کمال احترام در دار الخلافه
 طهران مشغول تصنیف تالیف هشتاد و پنج دفتر
 از عظمای قبیله از ائمه در مجلس معبر مناظره فرامام آمد
 تا بدلیل و برهان از کتب خود شان هر دو لازم ساخته
 بطالان مذاهب بکبر و حقیقت مذاهب اسلام را متجمل
 فرموده اندامیکه انشاء الله هرگز بگذرند و از
 این بیانات و افیر انتفاع حاصل نموده وجود شریف
 امثال جناب ایشان را مغنم شمرده مرتجعین شرع شریف
 و بانیان خیر را بدعا و ثنا نباد
 فرمایند والسلام
 من الیوم الهدی



